



آیت الله محقق داماد در نشست شب نهج البلاغه: تلاش فراوان دشمنان علی (ع) بر روی تاریخ اثر نداشته است

محقق داماد، رئیس گروه علوم اسلامی فرهنگستان علوم گفت: تلاش فراوان دشمنان علی (ع) اصحاب جمل و خوارج برای سیاه‌نمایی چهره آن حضرت بر روی تاریخ اثری نداشته و قضاوت تاریخ را به بیراهه نکشیده است.

محقق داماد، رئیس گروه علوم اسلامی فرهنگستان علوم گفت: تلاش فراوان دشمنان علی (ع) اصحاب جمل و خوارج برای سیاه‌نمایی چهره آن حضرت بر روی تاریخ اثری نداشته و قضاوت تاریخ را به بیراهه نکشیده است.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله سیدمصطفی محقق داماد عضو پیوسته و رئیس گروه علوم اسلامی فرهنگستان علوم در نشست شب نهج البلاغه؛ در بنیاد موقوفات دکتر افشار سخنرانی ایراد کرد.

مشروح سخنان ایشان بدین شرح است:

به گواهی تاریخ، تلاش فراوان دشمنان علی (ع)، اصحاب جمل، خوارج و از همه جدی‌تر دستگاه اموی بخصوص شخص معاویه بن ابی‌وسفیان و پیگیری‌های سیاسی او به همراه هزینه نمودن بی‌حد و حصر زر و زور وی برای سیاه‌نمایی چهره آن حضرت، بر روی تاریخ چندان اثری نداشته و قضاوت تاریخ را به بیراهه نکشیده است.

تلاش اصحاب جمل و اقدامات معاویه در زمان حیات حضرت مولا (ع) در قالب خونخواهی خون عثمان و گاهی هم اعتراض به مشروعیت سیاسی ایشان صورت می‌گرفت، که به جنگ جمل و صفین منتهی شد.

پیدایش خوارج و انگیزه آنان کاملاً با انگیزه معاویه و مزدوران وی تفاوت دارد. معاویه نه برای دین می‌جنگید، نه برای خدا. او به زشت‌گویی و باوه‌زنی؛ سرایی علیه علی (ع) مبادرت می‌ورزید. آنچه او را به این کردار و می‌داشت اولاً حقد‌های شخصی بدریه و حنینیه (کینه‌های سابق جنگ‌های بدر و حنین) بود و ثانیاً سوءاستفاده از شرح صدر نبوی و گشاده‌نگری اسلامی در سهیم‌سازی همگان، اعم از موافق و مخالف در قدرت و اختصاص ندادن به یک گروه خاص بود. پدر او ابوسفیان به همراه اقوام و بستگانش، تا فتح مکه با شمشیر آخته با مسلمانان می‌جنگیدند و از ترس جان‌ش به ظاهر قبول اسلام کردند. رسول خدا (ص) به رغم آنکه به روشنی می‌دانست که آنان در دلشان مؤمن به دین او نیستند، او و همه یارانش را پذیرفت و مشمول تمام حقوق شهروندی قرارداد، به گونه‌ای که توانستند به سرعت وارد قدرت سیاسی شوند و نوبت سوم خلافت رسول‌الله (ص) را از آن خود سازند.

اینک معاویه برای رسیدن به مقصود چاره‌زنی‌ای ندارد جز آنکه دین را از تمام مفاهیم معنوی، اخلاقی، تربیتی و عرفانی، تهی سازد و در قدرت؛ خلاصه کند و به وصیت پدرش، ابوسفیان عمل نماید. مورخین روایت کرده‌اند که ابوسفیان روزی که عثمان به خلافت رسید اواخر عمرش را می‌گذراند و چشمانش نابینا شده بود. وارد جلسه شده، خطاب به بستگان خود گفت:

یا بنی‌امیه تلقّفوها تلقّف الکرة، فما هناک جنة ولا نارفاًنما هو الملک، ولا أدری ما جنة ولا نار؛

ابوسفیان در این جمله، قدرت را به تویی تشبیه کرده که میان دو گروه بازی‌کن قرار گرفته است و هرکدام از بازیکنان باید سعی کنند که توپ از دست یاران خودشان بیرون نرود، در حالی که طرف مقابل برای برنده شدن سعی می‌کند که توپ را از دست آنان خارج سازد. معاویه گفته است:

ای بنی‌امیه خلافت را همچون تویی در دست یاران خود حفظ کنید، (هیچ امری مانع راهتان در حفظ قدرت نشود) زیرا خلافت چیزی جز سلطنت نیست و بهشت و جهنم معنا و مفهومی ندارد!

به هر حال، معاویه به هر حيله و ترفندی بود به قدرت رسید. او اگرچه شخصی است که به اندیشه سیاسی معروف است، ولی ناگفته پیداست که هر طالب قدرتی - حتی با هوش و ذکاوت معمولی - چنانچه برای رسیدن به اهدافش هیچ اصلی از اصول انسانی و اخلاقی را مانع و رادع خود نبیند، بی‌گمان به سرعت به مقصود خود

می‌‌رسد. معاویه از این‌گونه قدرت طلبان است. در مقابل شخصی مانند علی(ع) قرار گرفته که گوئی هدفی جز احیای ارزشهای اخلاقی و انسانی ندارد.

این ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه از حضرت مولی نقل می‌کند که فرموده‌اند: «لا الدین و التقی لکنت أدهی‏ العرب‏ یعنی اگر دین و تقوی نبود، من سیاستمدارترین مرد عرب بودم. بعد شارح در توضیح می‌گوید: سایر خلفاء به مقتضای مصلحت خود عمل می‌کردند خواه این مصلحت مطابق شرع باشد یا اینکه با شرع مخالفت داشته باشد.

قدرت‌طلبانی که برای رسیدن به قدرت، از هرگونه کرداری ابا ندارند، و اهدافشان تمام انواع وسیله‌ها و ابزارها را برایشان توجیه می‌کند، جای شگفتی نیست که به زودی به قدرت برسند و شاهد مقصود را در آغوش کشند و برای مدتی مدید در قدرت جابخوش کنند. معاویه ازین قماش بود و شخصی مانند علی و فرزندان(ع) را که از قدرت و حاکمیت چیز دیگری می‌فهمند هرگز نمی‌توان با او مقایسه کرد. این جمله به ابوعلی سینا منتسب است که: «و کان علی فی أصحاب محمد کالمعقول بین المحسوس»؛ علی(ع) در میان اصحاب‌محمد(ص) چون ‌وجود گوهر معقول ‌در میان محسوسات‌بود.» یعنی فاصله او با دیگران‌ چون ‌فاصله عالم‌ عقل‌ و عالم محسوسات‌ و طبیعت بود.

به یقین مهمترین جفا به درگاه آن‌حضرت، قرار دادن نام آن بزرگوار در کنار این‌گونه چهره‌های کریه و عناصر پلید است که به جنایت مشهور و نامدارند. حسب برخی از روایات خود وجود عزیزش از هم ردیفی با این عناصر پلید رنج می‌برده است.

این ابی‌الحدید از امام علی(ع) نقل می‌کند: «در زمان رسول خدا(ص) جزئی از ایشان محسوب می‌شدم. مردم هم‌چنانکه در افق آسمان به ستارگان نگاه می‌کنند به من نگاه می‌کردند. سپس روزگار از من چشم پوشاند و مرا هم‌سنگ این و آن قرار داد و بعد از آن نیز هم‌ردیف پنج نفر دیگر - در شورا - قرار داد که بالاترینشان عثمان بود. گفتم عجب بد شد، روزگار به این هم بسنده نکرد تا این‌که مرا تنزل داد و قرین افرادی چون معاویه و عمرو عاص قرار داد.»

در کتاب «حديقة الشيعة» منسوب به «مقدس اردبیلی» نیز روایتی با این متن وجود دارد: «الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی قیل معاویه و علی! »؛ روزگار، مرتبه مرا پایین آورد، پایین آورد به حدی که اسم من در کنار معاویه قرار گرفت.

شاید رنج افزون برای حضرتش آن بود که گاه دوستانش او را به پیروی از سیره آن عناصر توصیه می‌کردند. آه جدآ که چقدر برای علی(ع) دشوار است. همه از دست غیر می‌نالند - سعدی از دست دوستان فریاد. از جملات منقول از آن‌حضرت کاملاً مشهود است که ایشان بسیاری موارد مورد توصیه برخی از نزدیکان و دوستانش قرار می‌گرفته‌اند که راههایی برای پیشبرد و موفقیت در جهت سلطه، به ایشان عرضه می‌کردند و ایشان از پیشنهادات آنان برمی‌آشفتنند. به حدیث زیر توجه فرمایید:

رَوَى عَنْ رِبْعَةَ وَ عُمَارَةَ أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه‌السلام) مَشَوْا إِلَيْهِ عِنْدَ تَفَرُّقِ النَّاسِ عَنْهُ وَ فَرَّارِ كَثِيرٍ مِنْهُمْ إِلَى مُعَاوِيَةَ طَلَبًا لِمَا فِي يَدَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا، فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْطِ هَذِهِ الْأَمْوَالَ، وَ فَضِّلْ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَافَ مِنَ الْعَرَبِ وَ قُرَيْشٍ عَلَى الْمَوَالِي وَ الْعَجَمِ وَ مَنْ تَخَافُ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ فِرَارَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ، لَا وَ اللَّهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لَاحَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ، وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ مَالُهُمْ لِي لَوَاسَيْتُ بَيْنَهُمْ وَ كَيْفَ وَ إِنَّمَا هُوَ أَمْوَالُهُمْ‏ »

از ربیعه و عماره روایت شده: وقتی که عده ای از مردم به علت آنکه بیش خواهی مالی از حضرت مولی(ع) داشتند، آن‌حضرت را رها واکثر آنان بسوی معاویه فرار کردند، گروهی از اصحاب امیرالمومنین(ع) نزد وی آمدند و به ایشان گفتند ای امیرمؤمنان از این اموال به آنان بده و اشراف عرب و قریش را بر موالی [موالی به غیر عرب اطلاق می‌شد] ترجیح بده، آن‌حضرت در پاسخ فرمود:

«آیا به من مشورت می‌دهید و توصیه می‌کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم به امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و

غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست،

بدیهی است که این‌گونه دقت عمل از نظر بسیاری خلاف سیاست و مدیریت است. این دسته افراد، حضرت مولا(ع) را در دوران حکومت کوتاهش، موفق توصیف نمی‌کنند. درحالی که او در هدفش کاملاً موفق بوده است. او پس از عثمان به خلافت رسیده، دورانی که همه ارزش‌های اخلاق اسلامی منزوی و متروک شده بود، قدرت دینی آغشته به فساد و حتی از سلطنتی که ابوسفیان تفسیر کرده بود به مراتب افسد و سیاه‌تر شده بود. تمام نهادهای مقدس دینی در خدمت قدرت و با همان قرائت ارائه می‌شد. علی(ع) آمده بود تا ارزش‌ها را مجدداً احیا کند، قدرت را از فرصت برای سواری کشیدن و طعمه‌ها برای لذت برای قدرتمندان، تبدیل به وظیفه‌ای کند برای خدمت و به قلبی دلسوز و مهربان برای شهروندان و تلاش برای رقای استعداد توده‌ها مبدل نماید. او آمده تا به استاندار خود چنین فرمان دهد:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتِيهِمْ أَكْلُهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَدٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا تَطْيِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ،

و قلب خویش را کانون رحمت و محبت و لطف به شهروندان قرار ده و در مورد آنان همچون درنده‌ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا آنها دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا انسان‌هایی که در آفرینش شبیه تو هستند.

آن بزرگوار تا حد زیادی در این هدف موفق شد، او تعلیم داده بود که «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقُوَى غَيْرَ مُتَتَّعٍ» (پاک و آراسته نیست امتی که در آن امت، زیردست نتواند بدون لکنت زبان حق خود را از قوی دست بستاند.) از این رهگذر افرادی از مردان مانند حجر بن عدی، میثم تمار، عدی بن حاتم و حتی زنانی مانند سوده حمدانیه را تربیت کند که حامی عدالت و ارزشهای اخلاقی باشند. برای حق و تحقق عدالت از قدرت نهراسند و با صراحت لهجه سخن گویند. هریک از نامبردگان تا جان در بدن داشتند در پیروی از مکتب علی(ع) کوتاهی نکردند و تا پای جان برای حق و گویی مقاومت کردند و حتی با دیکتاتور اموی رویاروی شدند و با صراحت لهجه مکتب عدالت علی را بازگو کردند. معاویه از جاذبه علی(ع) برای این افراد و ترسیم چهره زیبای او توسط آنان برای مردم از سویی در شگفت و از سوی دیگر سخت در رنج و عذاب بود. گاه به ظاهر تصدیق و تأیید می‌کرد ولی باطناً به خود می‌پیچید و گاه عکس‌العمل شدید و تلخ از خود نشان می‌داد.

وقتی قبیله حمدان مورد ستم بصر بن ارمطاه قرار گرفته بود سوده حمدانیه زنی از آن قبیله به دربار معاویه برای تظلم می‌آید و معاویه او را می‌شناسد که همو است که در جنگ صفین فرزندان را به دفاع از علی(ع) تشجیع می‌کرده است، با غضب می‌پرسد چه می‌خواهی؟ گفت: هَذَا ابْنُ أَرْطَاةَ قَدِمَ بِلَادِي وَقَتَلَ رَجَالِي وَأَخَذَ مَالِي وَلَوْ لَا الطَّاعَةَ لَكَانَ فِينَا عَزٌّ وَمَنْعَةٌ فَإِمَّا عَزَلْتَهُ فَشَكْرْنَاكَ وَإِمَّا لَأَفْعُرْنَاكَ. یعنی: بسر بن ارمطاه که نماینده شماست و به دیار ما آمده است، مردان ما را کشته و اموال ما را گرفته، اگر اطاعت تو نمی‌کرد، عزت ما برقرار بود. اگر او را عزل کنی ممنون تو هستیم و اگر نه پس تو را شناخته‌ایم. معاویه خشمناکتر شد و گفت: إِيَّايَ تَهْدِدِينَ بَقَوْمِكَ وَاللَّهِ هَمَمْتُ أَنْ أَدْرَاكَ عَلَى قَتَبِ أَشْرَسَ قَيْنِغْزٍ حَكْمَةً فَيَكُ رَأْسُكَ فِي يَدِي. یعنی: مرا تهدید می‌کنی؟ باید که تو را بر شتر ناآرامی بنشانم و نزد او بفرستم تا حکمش را بر تو جاری کند. سوده ساکت شد و گریست و شعری زیر لب چنین سرود:

صلى الإله على جسم تضمنه

قبر فأصبح فيه العدل مدفونا

قد حالف الحق لا يبغى به

ثمنا قصار بالحق والإيمان مقرونا

یعنی:

دروغ خداوند بر جسمی که قبر آن را دربر گرفته و عدل در آن مدفون شده. هم‌پیمان حق بود، و هرگز همتایی

برای او نیست. او با حق و ایمان مقرون و همزاد گشته است.

معاویه گفت و مَنْ ذلک؟ منظورت کیست؟ سوده گفت: علی بن ابی‌‌طالب علیه‌السلام. معاویه گفت: مَا أَرَى عَلِيَّكَ مِنْهُ أَثَرًا. او برای توجّه کرده که نزد تو چنین است؟ سوده لب به سخن گشود و ماجرای خود را در خصوص شکایت از مأمور علی(ع) برای جمع زکوات به نزد آن‌حضرت، نقل کرد که من وقتی وارد دارالاماره او شدم وقت نماز او بود. «فَوَجَدْتَهُ قَائِمًا يَصَلِي قَانُتَلَ مِنَ الصَّلَاةِ ثُمَّ قَالَ بِرَأْفَةٍ وَتَعَطَفَ: أَلَك حَاجَةٌ؟» نمازش را مختصر کرد و با رأفت و مهربانی پرسید: کاری داشتی؟ جریان را برایش نقل کردم. حضرت گریست و فرمود: خدایا تو بر من و اینان شاهد باش، من هیچگاه به ستم کردن بر مردم دستوری نداده‌ام و بر ترک حق تو امر نکرده‌ام. سپس قطعه پوستی از جیش بیرون آورد و (فرمان عزل او را) بر آن نگاشت. نامه را از آن حضرت گرفتم، به خدا، نه آن را مهر کرد و نه بست و من آن را خواندم. معاویه دستور داد که مشکل آن زن را بر طرف کنند و حقی را که از او ضایع شده بود به او برگردانند. سوده گفت: فقط حق من یا همه قبیله؟ «هی والله اذن الفحشاء ان كان عدلا شاملا والا فانا كسائر قومی» من اگر فقط به فکر خودم باشم و تنها گلیم خویش را از آب بیرون بکشم، این قبیح است و خدا از کار قبیح نهی کرده است، من نیامده‌ام که فقط حق شخصی خود را احیا کنم من آمده‌ام، حیثیت جمعی را محترم بشمارم و حق جامعه را احیا کنم. معاویه در اینجا جمله ای گفته که انصافا راست گفته است. چنین گفت:

«هَيَّاهُ لَقَدْ لَمْ تَكُم ابْنُ أَبِي طَالِبٍ الْجَرَاءُ عَلَى السُّلْطَانِ فَبِطِينًا مَا تَفْطُمُونَ».

«لمظ» یعنی چشاندن، به دهان کسی چیزی را نهادن. معاویه گفت: ای وای که پسر ابوطالب، شما را چشانده و به دهان شما نهاده که بر سلطان جری شوید. به این زودی‌ها نمی‌توان این مزه را از زیر زبانتان خارج ساخت!!

معاویه هنگام شنیدن فضائل علی(ع) توسط یاران شجاع و تربیت‌یافتگان مکتبش گونه‌گون برخورد می‌کرد. وقتی عدی بن حاتم که فرزندان را در رکاب علی(ع) از دست داده بود در مقابلش از ویژگی‌های شخصی و سیاست حق و فضیلت‌مدارانه علی(ع) لب به سخن گشود، و با صراحت و فصاحتی تمام از آن‌حضرت گفت، گرچه نخست او را تهدید به قتل کرده بود تا ساکت شود، ولی وقتی دید تهدید نقشی ایفاء نکرد، گریه آغاز و با آستین لباسش اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «خدا، ابوالحسن را غریق رحمت خود قرار دهد که واقعاً چنین بود. ولی در مواجهه با حجر بن عدی و میثم تمار نتوانست از زبان آنان نقل فضایل علی(ع) را تحمل کند، با مشت آهنین برخورد و آنان را شهید کرد.

معاویه وقتی چنین دید که گرچه دیگر علی(ع) در میان نیست ولی گویی روز بروز حضورش در میان جامعه اسلامی شکوفاتر می‌گردد، مبارزه خود را علیه آن‌حضرت، نه تنها متوقف نکرد بلکه برای سیاه‌نمایی چهره آن بزرگوار کوشش خود را جدی‌تر کرد. او چنین می‌اندیشید که با ملوک کردن چهره علی(ع) ارزشهای اسلامی فراموش می‌گردد.

«جاحظ» نقل می‌کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت، امیرالمؤمنین علی(علیه‌السلام) را مورد سب و لعن قرار می‌داد و آنگاه همین جملات را طی بخشنامه‌ای به همه بلاد اسلامی می‌فرستاد، تا خطیبان جمعه! نیز هماهنگ با او این‌گونه آن‌حضرت را لعن و سب نمایند.

این کردار زشت از معاویه در زمانی صورت می‌گیرد که قدرت سیاسی جهان اسلام را در این زمان، در چنگال خود گرفته و در نبود رقیب یکه‌تاز میدان قدرت جهان اسلام شده است.

ولی به‌رغم همه این مظالم غمبار که خامه از تحمل آنها ناتوان است، می‌توان گفت که در فضای آرام آنگاه که غوغای بوقهای سیاسی مزدوران قدرت خاموش می‌شوند، چهره منور قدسی و معنوی حضرت مولی(ع) همچون آفتابی تابان هویدا می‌گردد. آن‌حضرت در همان قرون اولیه به عنوان یک الگوی کامل تقوا و تندیس عدالت در میان همه طوایف، اقوام و ملل نامبرده می‌شده است. ترور ایشان را هم هیچ مورخی منتسب به آن سیاه‌نمایی‌ها ندانسته بلکه اقدامی است که توسط افراطیون و به قول خود حضرت مولا «جاهلین متنسک» و دینداران نابخرد مباشرتاً صورت گرفته است. به دیگر سخن اگر فرزند ملجم مرادی ساطور بر فرق او فرود می‌آورد، نه به خاطر نسبت‌های ناروایی است که معاویه برای آن‌حضرت ساخته بود، بلکه معلول کج‌اندیشی و سوء برداشتهای دینی و «جهل مقدس» و دینداری بدون

با قطع و فضايل بی‌شماری که به نحو تواتر از آن بزرگوار برای بشریت بجای مانده، ظاهراً در همان قرون اولیه آنچه مورد اتفاق نظر خاص وعام؛ دوست و دشمن بوده اولاً علم و ثانیاً موضوع فصاحت و بلاغت آن حضرت است. لذا از همان زمان حیات خود آن حضرت افرادی اهتمام به جمع و آوری سخنرانی‌ها، و کلمات ایشان کرده و اند. از جمله گفته می‌شود که اصیغ بن نباته (از یاران آن حضرت) اقدام به جمع و آوری کلمات حضرت مولی (ع) کرده و یا ابومحمد مسعدة بن صدقه عبدی از شاگردان امام صادق (ع) و یا ابواسحاق ابراهیم بن حکم فزاریو بسیاری دیگر. ولی متأسفانه متن مکتوبی در حال حاضر از آن آثار به ما واصل نشده ولی گفته‌های ایشان به نحو سینه به سینه نقل می‌شده است.

در قرن پنجم و ششم اسلامی دو کار بزرگ بر روی کلمات ایشان انجام گرفته یکی توسط شریف رضی است و دیگری توسط آمدی که به نحو اجمال در سطور زیر معرفی می‌گردد:

ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از علمای قرن چهارم، شیعه (ف ۴۰۶) و گردآورنده نهج و البلاغه است. او نهج و البلاغه را حدوداً چهارصد سال پس از زندگی علی بن ابی‌طالب گردآوری و تدوین کرده است.

کتاب شریف نهج و البلاغه، کاری است که توسط سید رضی صورت گرفته و آنچه مورد توجه ایشان بوده، چنانکه از عنوانش پیداست، جنبه و ادبی و بلاغتی گفته و نوشته‌های منقول از حضرت مولا است. لذاست که بنای ایشان نبوده که همچون حدیث و اخبار عمل کند. در نقل خبر و حدیث مرسوم چنان بوده که حتی و المقدور سلسله سند نقل شود مگر راوی فراموش کرده باشد و یا ذکر نام او از نظر سیاسی با محذور و مشکل مواجه باشد که به نحو مرسل نقل می‌شده است. ولی سید رضی چنین نکرده و به ذکر متن اکتفا کرده است.

کار دیگر، کاری است که حدود یک قرن بعد توسط ابوالفتح ناصح و الدین عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، محدث و قاضی شهر (آمد) (دیاربکر کردستان ترکیه و از علمای شیعی. اثر ایشان و در الکلم و درالحکم است که مجموعه عظیمی از کلمات قصار امام علی (ع) را دربر دارد. محدث ارموی در مقدمه غرالحکم با استناد به قراین و شواهد، وفات ایشان را ۱۱۵۵ قمری دانسته داده است.

اما کار مستطابی که چند قرن قبل از ایشان، در همان قرون اولیه یعنی اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم انجام شده کار ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۶۰-۲۵۵ ق) مشهور به جاحظ است. جاحظ ادیب معتزلی، خوش و سخن، خوش و نویسنده، معاشر با مترجمین فارسی و سریانی و نویسنده بسیاری از تألیفات و سده ۳ ق، از اهالی بصره است.

جاحظ به ایرانیان نیز علاقه داشته و در وصف ایرانیان و توصیف فن سخنوری آنان می‌گوید: ایرانیان سخندان و ترین مردم (اخطب الناس) هستند و از میان ایرانیان، پارسیان (اهل فارس) خطیب و ترین مردم ایران و شیرین و زبان و تر و خوش و اداتر و بامحبت و تر و در دوستی و پایدارتر مردم مروند و در لغت پارسی دری از همه فصیح و تر ایشانند. چنانچه مردم قصبه اهواز در لغت پهلوی فصیح و ترین ایرانیان و اند.

این مرد از میان کلمات حضرت مولا (ع)، صد کلمه برگزیده و تحت عنوان و ما کلمه تألیف کرده است. او نسبت به کلمات آن حضرت چنان معجب بود که همواره از آن سخنان یاد می‌کرد و به شاگرد خود احمد بن طاهر می‌گفت: امیرالمومنین علی علیه السلام را صد کلمه ای است که هر کدام از آنها با هزار کلمه از کلمات ادیبان عرب برابری می‌کند.

شروح عربی متعددی بر این اثر نوشته شده است. ولی جالب نظر کاری است که در قرن ششم (۱۰۸۸-۱۱۸۲ م) ۵۷۳ (محمد بن محمد بن عبد الجلیل، ادیب، نویسنده، شاعر و زبان و شناس بلخی ایرانی معروف به رشید و طواط بر روی این اثر انجام داده که مجموعاً چهار کار است:

۱- ترجمه به فارسی متن کلمه

۲- شرحی بسیار ادیبانه به زبان عربی

۳- شرحی به زبان فارسی

۴- بیان محتوای جمله حضرت مولی(ع) به شعر فارسی

رشید وطواط نام اثر خود را «مطلوب کل طالب من کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی‌زینب؛طالب (ک)» نهاد است.

این اثر هرچند اخیراً توسط جناب آقای دکتر عابدی با نسخه‌زنی‌های خطی دیگری تصحیح و مقدمه و موخره‌زنی‌ای با حذف پسوند اخیر تحت عنوان «مطلوب کل طالب؛» در بنیاد نهج‌زنی‌بلاغه منتشر شده اما ناسپاسی است اگر از زحمات عالم جلیل‌زنی‌القدر مرحوم استاد محدث ارموی یادی نشود که ظاهراً برای نخستین بار این اثر را در سال ۱۳۴۲ با دو نسخه از دانشگاه تهران تصحیح و تحقیق و پاورقی منتشر کرده‌زنی‌اند.

به روایت نسخه مرحوم محدث ارموی، رشید وطواط در آغاز چنین آورده است:

چنین گوید: محمد بن محمد بن عبدالجلیل العمری الکاتب الرشید و فقه‌زنی‌الله لما یصلح اعمال دینه و دنیا و ینج آمال آخرته و اولاده که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات‌زنی‌الله علیه و علی اولاده الطاهرین با آنکه امام اختیار و قوده ابرار و سید فتیان و مقدم شجعان بود، فصاحتی داشت که عقود جواهر از انفاس او در غیرت‌زنی‌اند و نجوم زواهر از الفاظ او در حیرت‌زنی‌.. وی در آخر نام کتاب را «مطلوب کل طالب من کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب؛» عنوان داده است.

اینجانب یکی از آن صد کلمه را با شرح وطواط به روایت تحقیق محدث ارموی در اینجا برای شما می‌زنی‌آورم:

کلمه سی و یکم:

لا داء اعمی من الجهل.

هیچ دردی بی‌زنی‌درمان‌تر از نادانی نیست.

معنی این کلمه به تازی: الجهل ليس لدائه علاج ولا لظلمائه سراج، ولا لغمائه انفراج. معنی این کلمه به فارسی: هر که را جهل در غریزت مرکوز شد، و نادانی در جبلت سرشته شد، نصیحت هیچ عاقلی و موعظت هیچ فاضل او را سود ندارد و هرگز دامن از جهالت و آستین از ضلالت وا نگذارد لا تبدیل لخلق الله؛ شعر:

علم درّیست نیک با قیمت

جهل دردیست سخت بی درمان

نیست از جهل جز شقا و نفیس

نیست از علم جز سهادت جان

این اثر که توسط مرحوم محدث ارموی تصحیح شده، کمیاب بلکه نایاب شده است، انشاءالله توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار بزودی تکثیر و تقدیمتان خواهد شد. بعون‌زنی‌الله تعالی والسلام